

شناسایی و تقدیر نسبت‌گرایی در اخلاق مورد نظر نیچه با تأکید بر مفهوم منظر‌گرایی و دلالت‌های آن در تربیت اخلاقی

محسن ایمانی*، شهناز حسینی**، خسرو باقری نوع‌پرست*** و رضا اکبریان****

چکیده

این مقاله در صدد بود تا «نسبیت‌گرایی» را در اخلاق، یکی از چالش‌های مهم تربیت اخلاقی در عصر حاضر، بررسی کند و مسأله را با توجه به نظریه منظر‌گرایی (پرسپکتیویسم) نیچه که مبتنی بر نفی «امر مطلق» و اصول ثابت و جهانی است به روش توصیفی-تحلیلی بررسی کند. طبق نتایج به‌دست آمده از این پژوهش بر خلاف اعتقاد گروهی از مفسران، منظر‌گرایی عملاً به نسبیت در اخلاق منجر می‌شود. تربیت «انسان برتر» فراتر از خوب و بد، غایت هدف اخلاقی نیچه است که با خواست قدرت و در سایه مبارزه با ارزش‌های مطلق و خلق ارزش‌های جدید قابل دسترسی است. عدم ارائه الگوی اخلاقی نظام یافته، سوداگرایی (تخیلی) و تخیلی بودن اخلاق نیچه‌ای، اختراعی بودن، توجه نداشتن به مسائل نسبیت‌گرایی اخلاقی در عمل و عدم ارائه مکتب اخلاقی از طرف نیچه به عنوان موارد نقد درونی و بیرونی اخلاق نیچه‌ای برشمرده شده است.

کلید واژه‌ها

منظر‌گرایی، نسبیت اخلاقی، نیچه، تربیت اخلاقی

* نویسنده مسئول: دانشیار دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. eimanim@modares.ac.ir

** دانشجوی دکترای دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

*** استاد دانشگاه تهران، تهران، ایران

**** استاد دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

مقدمه

نسبیت‌گرایی^۱ در عصر حاضر یکی از موضوعات برجسته در بسیاری از مباحث و از جمله اخلاق است. اندیشه‌ها و آثار نیچه حاوی ایده‌های اساسی زیادی در زمینه نسبیت‌گرایی است که انگیزه کافی برای بسیاری از مفسران را درباره بررسی و نقد آن‌ها فراهم آورده است. از جمله این عناصر می‌توان به منظرگرایی (پرسپکتیویسم)^۲ او اشاره کرد.

منظرگرایی در اصل یک ایده معرفت‌شناسانه است که نسبی‌گرایی ریشه در آن دارد، بنابراین، نمی‌توان تأثیر آن را در فلسفه اخلاق برای شناسایی قضاوت‌ها و اصول ارزشی و اخلاق هنجاری نادیده گرفت، بر اساس منظرگرایی، نیچه معتقد است پذیرفتن قطعی یک ارزش و یک عمل اخلاقی اشتباه است، بلکه باید سؤال شود که معنا و انگیزه پشت این ارزش و عمل چیست؟

این پژوهش با توجه به منظرگرایی که مبتنی بر نفی «امر مطلق» و اصول و ارزش‌های ثابت جهانی است به نسبی‌گرایی در اخلاق و تربیت اخلاقی در اندیشه نیچه توجه کرده است و با توجه به تأثیرات نسبیت‌گرایی در اخلاق، تأثیر منظرگرایی را بر نسبیت اخلاقی بررسی کرده و به این سؤال پاسخ دهد که آیا اعتقاد به منظرگرایی به نسبیت‌گرایی در اخلاق و تربیت اخلاقی منجر می‌شود یا خیر؟

ضرورت انجام این پژوهش بررسی رابطه منظرگرایی و نسبیت‌گرایی در اخلاق با توجه به نتایج زیان‌بار و غیراخلاقی نسبیت‌گرایی در اخلاق یعنی عدم وجود معیار و ملاک جهانی برای ارزیابی اعمال انسان و تضعیف نیروی اخلاق در مهار افراد خطاکار است. هم‌چنین بررسی نقاط قوت و ضعف نظریه منظرگرایی در این حیطه و دلالت‌های آن در تربیت اخلاقی است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از آثار نیچه و مفسران او مسأله را بررسی و آن را نقد درونی و بیرونی کرده است.

مفهوم‌شناسی منظرگرایی: بنیان اصلی موضوع یعنی «منظرگرایی»، «منظر»^۳ یا «استعاره نوری»^۴ همواره به گونه‌های متفاوت تفسیر شده است (وارن، ۲۰۰۶: ۱۲). از نظر فلسفی اعتقاد به

1. Relativism
2. Perspectivism
3. Perspective
4. Optical Metaphor

منظرگرایی به معنی نفی حقیقت مطلق است. نیچه در کتاب « فراسوی خوب و بد» پرهیز از جزم‌گرایی افلاطون را ضروری دانسته و جستجوی خیر و حقیقت مطلق را باطل می‌داند (الیو، ۲۰۰۷: ۴۸).

هم چنین از نظر سیاسی نیچه می‌گوید هر چیزی باید منظرگرایانه و بر اساس دموکراسی باشد، زیرا در دموکراسی دیدگاه‌های مختلف در نظر گرفته می‌شود و بر اساس آن‌ها قضاوت صورت می‌گیرد. در این صورت در فرصت‌های محدود، امکان دیدن شرایط از زوایای مختلف فراهم می‌شود (بگرامیان، ۲۰۰۰: ۴۸).

بر اساس منظرگرایی دستیابی به احکام اخلاقی مطلق و عینی بی‌نتیجه است، زیرا آن چه فلاسفه براساس دلایل عقلانی، اخلاقی می‌پندارند، دیدگاه آن‌ها است که توهمی بیش نیست. بنابراین، منظرگرایی یک ابزار معرفت‌شناسی است که به تنوع بیشتر آگاهی از جهان منجر می‌شود (اولیو، ۲۰۰۷: ۵۹).

منظرگرایی مورد نظر نیچه

نیچه عقیده دارد که آگاهی انسان می‌تواند جهان را تنها در سطح نشانه‌ها درک کند و این به منزله جوهر فنونالیسیم و منظرگرایی است (نیچه، ۱۹۷۴: ۳۵۴). به گفته او مشاهدات جزئی نمی‌توانند نشان‌دهنده درجه هر چیز باشند - واقعیات نهایتاً «محدود و وابسته به شرایط» است (مای^۱، ۲۰۰۲: ۱۴۱).

به عقیده نیچه نمی‌توان درباره یک منظر بدون اتکا به شخصی که منظر متعلق به اوست، صحبت کرد، زیرا منظر یک وجود منحصر و منفک نیست، بلکه همیشه به موضوعی از تجربیات بستگی دارند.

بر اساس نظریه منظرگرایی، نیچه در جهت تضعیف ایده مطلق به عنوان منبع ارزش، معنا و حقیقت تلاش می‌کند. او یکی از کسانی است که وسیله‌ای برای تکمیل پروژه کانتی در جهت حرکت فراتر از واقع‌گرایی متافیزیکی و فهم بازنمودی معنا ارائه می‌دهد (سیمپسون، ۲۰۱۲، ص ۱۴) و در راستای این تفکر درباره ارزش‌ها نیز او می‌گوید:

« ارزش جهان در تفسیر ما نهفته است. تفسیرهای قبلی به عنوان یک منظر به وسیله فضائلی

^۱. May

ارزیابی شده‌اند که موجب بقای ما در زندگی می‌شود. جهان با آن چه که ما به آن مربوط می‌دانیم، عیناً منطبق نیست. به عنوان مثال جهان یک واقعیت نیست، اما یک افسانه، و تقریباً بر اساس مشاهدات ناچیزی است که همواره «در جریان» است و در حال تغییر است، اما هرگز در نزدیکی حقیقت نیست، زیرا «حقیقت» وجود ندارد» (نیچه، ۱۹۶۸: ۶۱۶).

بر اساس عقیده نیچه هیچ حقیقتی وجود ندارد، تنها تفسیرها وجود دارند (به نقل از دانتو، ۱۹۸۰: ۲۴). منطقی و عقل ابزار تنظیم جهان برای استفاده ما هستند، پس جهان تنها تا حدی عقلانی است که ما آن را ساخته‌ایم (نیچه، ۱۹۶۸: ۵۲۱). ما به اشتباه، دیدن منطقی و عقلی را به عنوان معیار حقیقت قرار داده‌ایم و این شیوه انسان‌شناسی مان را به عنوان معیاری برای اندازه‌گیری چیزها به عنوان هدایت‌کننده به واقعی و غیرواقعی قرار داده‌ایم (همان، ۳) در این صورت مفاهیم حقیقت و خوب، تنها وقتی مشروعیت می‌یابند که در عمل مفید باشند. بنابراین، حقیقت چیزی است که بقای ما را افزایش می‌دهد (بگرامیان، ۲۰۰۰: ۶۰).

نیچه معتقد است که همه واقعیت و حقیقت از طریق حواس قابل دسترسی است، جهان واقعی همان جهانی است که انسان با آن مواجه است و «جهان نومن‌ها»^۱ وجود ندارد، تنها جهان فنومن وجود دارد. استدلال نیچه در مقابل نومن‌ها و شیء فی نفسه کانتی، از طریق منظرگرایی صورت می‌گیرد. از نظر نیچه هر فاعلی از منظری به شیء نگاه کرده و آن را توصیف می‌کند. بنابراین، هیچ شیء‌ای بدون منظر دیده نمی‌شود (اولیو، ۲۰۰۷: ۲۵). «منظر» یعنی اینکه نگاه فاعل، به وضعیت او در هنگام نگریستن بستگی دارد. براین اساس از نظر نیچه عینیت در قضاوت‌های ارزشی هم غیرضروری است، زیرا معرفت ما نسبت به ارزش‌ها نیز ناشی از تفسیر و تلقی ما از آنهاست (رهبر، ۱۳۸۵: ۲۸). در واقع جهانی که ما داریم، درباره آن بر حسب وجود ما، منطقی ما و پیش فرض‌ها و تعصبات روانی ما قضاوت می‌شود. باید در نظر داشت که یک باور گرچه ممکن است برای زندگی ما ضروری باشد، اما آن باور، تنها حقیقت ممکن نیست (نیچه، ۱۹۶۸: ۴۸۷).

به اعتقاد نیچه، منظرگرایی «ابرمرد»^۲ در تقابل با دکماتیسسم بشر گذشته است و حاصل

۱. منظور از جهان نومن‌ها همان جهان مجردات است. البته، کانت قائل به وجود نومن‌ها بوده است.

2. Ubermensch

تجربیات خاصی است که ریشه در زمینه وجودی یک فرد به عنوان یک انسان دارد.^۱ از این رو هر مفهومی از نسبیت‌گرایی از عدم موافقت با دگماتیسم به وجود می‌آید که به جهان، بدون وجود هر امر مطلق‌نگاه می‌کند (اولیو، ۲۰۰۷: ۲۴). منظر‌گرایی در «چنین‌گفت زرتشت» از طریق استعاره سرگردان ارائه شده است. نیچه معتقد است که به واسطه سرگردانی، ما قادر نیستیم یک موضع فلسفی جزمی ایجاد کنیم. بلکه ما باید سرگردانی و کاوش را حفظ کنیم. ما باید با زمان حرکت کنیم، همیشه به دنبال تغییرپذیری و انعطاف در فرمان باشیم. دلوز این نوع منظر‌گرایی را ترویج «فکر کوچ‌کننده»^۲ می‌نامد (سولومون و هیگینز،^۳ ۲۰۰۰: ۲۴۱). همواره روح جاذبه زرتشت به ما می‌گوید که او به وسیله تنوع مسیر و راه‌ها به جانب حقیقت می‌آید. ما به وسیله مفهوم جزمی خوب و بد جهانی - مانند جهان‌بینی مسیحی - برای شناخت مانع ایجاد کرده‌ایم. بر اساس فلسفه «ابر مرد» ما باید بگوییم «من هم مانند مسیحیت یک راه برای خود دارم» و در حال حاضر راه من این است، راه تو چیست؟

منظر‌گرایی نیچه طیف وسیعی از مفاهیم در نظریه معرفت‌شناسی و مفاهیم فرهنگی را در برمی‌گیرد. به عنوان مثال، نسبت به تفاوت بین منظر‌گرایی معرفتی، زیبایی‌شناسی، اخلاقی و حقیقت حساس است و همین گستردگی تأثیرات آن می‌تواند دلیل خوبی برای تلاش در جهت بررسی و فهم آن باشد، که بر طبق آن همه ارزیابی‌های ما تحت شرایط خاص، توسط زمینه‌های زیست‌شناسی، روان‌شناسی، فرهنگی و زبانی تعیین می‌شود که در آن قرار داریم. از این رو ایده‌ای را که در نهایت از آرمان زاهدانه دفاع می‌کند و باعث می‌شود این ایده رد شود که ارزیابی‌هایمان بر طبق اصولی باشد که یک توجیه غایی داشته باشد (دوبریل، ۲۰۰۷، ۷).

در زمینه نسبیت اخلاق از دیدگاه نیچه تحقیقاتی انجام شده است که طبق نتایج به دست آمده، برخی تحقیقات نسبیت‌گرایی نیچه در اخلاق را تأیید نمی‌کنند، اما برخی از آن‌ها گونه‌ای از نسبیت اخلاقی را از نظر نیچه تأیید می‌کنند. از جمله عابدی (۱۳۹۲) و بردزردی (۱۳۹۱) معتقدند نیچه با نفی اصول مطلق، تنوع و دگردیسی در اخلاق را اساس نسبی‌گرایی در اخلاق می‌داند. در حالی که ارژنگ (۱۳۸۹) معتقد است که نیچه نه نسبیت‌انگار است نه مطلق‌انگار،

1. anthropos
2. Nomadic Thought
3. Solomon and Higgins

بلکه متفکری «دیگر» می‌باشد که به طور مطلق و از اساس اخلاق را نقد و نفی می‌کند، نه این که با نوعی مواجهه اخلاقی موافق و با نوعی مواجهه اخلاقی مخالف باشد، به این معنا که نیچه بیشتر یک اخلاق ناباور است تا یک طرفدار نسبی‌انگاری در اخلاق. وی معتقد است که منظرگرایی نظریه‌ای معرفتی نیست، بلکه بیشتر به مثابه یک ابزار و امکان گذر از نوعی حالت وجودی به حالتی «دیگر» را ممکن می‌کند. هم چنین برخی از این تحقیقات نادیده گرفتن حدی از نسبییت در هر نظرگاه اخلاقی از جمله منظرگرایی نیچه را به دور ماندن از واقعیت می‌دانند. منظرگرایی نیچه دیدگاهی است برای درک آنچه نیچه درباره ارزش‌ها می‌گوید. کلارک^۱ به عنوان یکی از مفسران نیچه، رابطه بین منظرگرایی و ارزش‌ها را تصدیق کرده و اشاره می‌کند که نیچه نه تنها دانش را منظرگرایانه توصیف می‌کند، بلکه ارزش‌ها و اخلاق را نیز منظرگرایانه می‌داند (بگرامیان، ۲۰۰۰: ۱۰).

کریستفر گی (۲۰۱۳) طبق نتایج پژوهش خود نسبت‌گرایی نیچه را یک نسخه مدرن از دیدگاه سوفیست‌ها می‌داند که نظریه نسبییت ارزش سوفیست‌ها را تأیید می‌کند، اما برایان لایتر (۲۰۰۹) معتقد است نیچه درباره عینیت همه ارزش‌های اخلاقی، نسبییت‌گرا نیست، بلکه حد و اندازه نسبییت باید در ارزش‌های اخلاقی مختلف بررسی شود. در حالی افرادی مانند رورتی نیچه را شک‌گرایی اخلاقی معرفی کرده‌اند که لازم است در این پژوهش، این موضوع بررسی شود.

درک اینکه دانش و ارزش‌ها منظرگرایانه هستند، ساده نیست. نیچه در «فراطراز خوب و بد» و «تبارشناسی اخلاق» بحث می‌کند که همه نظام‌های اخلاقی از دو نوع اخلاق اساسی تشکیل شده‌اند: «اخلاق اشرافی»^۲ و «اخلاق بردگی»^۳ (نیچه، ۱۹۶۸: ۲۶۰). به نظر می‌رسد که نیچه این تقسیم‌بندی را بر طبق توصیف عمومی دو نوع اساسی ارزش‌ها انجام داده است. او در رساله اول تبارشناسی، از بین فرهنگ‌ها، از یونان باستان و روم به عنوان نمونه‌ای از فرهنگ تحت تسلط توسط اخلاق اشرافی و از طرف دیگر از یهودیان به عنوان نمونه اخلاق بردگی نام برده است و پروژه اصلی تبارشناسی در واقع ارائه تبیین روان‌شناسی برای ارزیابی اخلاق است.

1. Maudemarie Clark
2. master morality
3. slave morality

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در این پژوهش، می‌توان گفت هرچند نمی‌توان مزیت‌های منظرگرایی را نادیده گرفت، اما پذیرش آن به نسبیت‌گرایی در اخلاق منجر می‌شود.

منظرگرایی و نسبیت‌گرایی اخلاقی

رابطه‌ای قوی بین منظرگرایی و نسبیت‌گرایی وجود دارد. چرا که یک باور یا بیان، ممکن است از یک منظر درست، مشروع و قابل قبول باشد و از منظر دیگر درست نباشد و از آن جایی که ما نمی‌توانیم این منظرها را رتبه‌بندی کنیم یا آن‌ها را مقایسه کنیم، از این مسأله نسبیت منتج می‌شود (بگرامیان، ۲۰۰۰: ۶۰). در ارتباط با نسبیت در منظرگرایی ریچارد رورتی می‌گوید: «... ما باید چنین ایده کلی را درباره ذات و جوهر اصلی یا چیزی رها کنیم که نمی‌توان برای آن منظر و پرسپکتیوی تعیین کرد، زیرا هر جوهر به معنی داشتن منظری ممتاز در خود است (رورتی، ۱۹۹۰: ۱۰۶).

با توجه به منظرگرایی، نظریه نیچه در اخلاق نیز اغلب رنگ و بوئی به شدت نسبیت‌گرایانه دارد. او در «انسانی بسیار انسانی» می‌نویسد: «سلسله مراتب خوب... در تمام زمان‌ها ثابت و یکسان نیست. اگر کسی انتقام را به عدالت ترجیح می‌دهد، توسط معیار فرهنگ قبل از او اخلاقی است و با معیارهای فرهنگ حال حاضر او غیر اخلاقی است (نیچه، ۱۹۸۴: ۴۵ و ۴۲).

بنابراین، از نظر نیچه، تلاش فلاسفه برای پیدا کردن احکام اخلاقی جهانی و عینی براساس توهم است، زیرا آن چه فلاسفه با نام «زمینه‌های عقلانی اخلاق» می‌نامند و مطلوب می‌پندارند. تنها شکلی از ایمان به اخلاق غالب است (بگرامیان، ۲۰۰۰: ۹). نیچه معتقد است توصیف واقعیت و همه ادعاهایی که درباره دانش مطرح شده است، معرفت اخلاقی را هم در بر می‌گیرد که از نقطه نظری خاص یا از منظر خاصی ساخته شده‌اند. از این رو نمی‌تواند نماینده آن چه باشد که در خارج وجود دارد تنها یک منظر دیدن وجود دارد، تنها یک چشم انداز «دانستن» وجود دارد (نیچه، ۱۹۹۴: ۱۲). برداشت ما و هم چنین درک ما از جهان منظرگرایانه است و از این رو در سه معنای متفاوت و جزئی است: ۱- ما فقط می‌توانیم جهان را هم به لحاظ عینی و هم به لحاظ استعاره‌ای از یک زاویه خاص ببینیم؛ ۲- علاوه بر این، ادراکات و تصورات ما از ارزش‌ها و خواسته‌های ما رنگ می‌گیرند؛ ۳- ارزش‌ها و کدهای اخلاقی به

واسطه شرایط تاریخی و اجتماعی خاص شکل می‌گیرند. باور داشتن به اینکه همه نظام‌های فلسفی و متافیزیکی «نمی‌توانند» چیزی غیر از تصویر و منظر ارائه شده از واقعیت باشد، سبب سقوط به نسبی‌گرایی و یک نوع قطعی از نیهیلیسم یا اعتقاد به «هیچ چیز» می‌شود.

برایان لایتر^۱ با توجه به بحث نیچه درباره اخلاق اشراف و برده، «دکترین انواع» را مطرح می‌کند. دیدگاهی که بر اساس آن «هر فرد دارای یک ساختار روانی ثابت است که او را به عنوان یک فرد خاص معرفی می‌کند» (لایتر، ۲۰۰۷: ۸). این «حقایق انواع... ویژگی‌هایی هستند که اعمال و باورها (از جمله باورهای فرد را درباره اخلاق) را توضیح داده و توصیف می‌کنند». اشراف قدرتمند و مثبت هستند. «اخلاق نجبا از پیروزی در یک «بله» گفتن به خودشان رشد می‌کند» (نیچه، ۱۸۷۴: ۱۰): «قضاوت‌های ارزشی شوالیه‌های اشرافی، شامل پیش‌فرض‌هایی است مبنی بر اینکه خودشان را از نظر فیزیکی قدرتمند، کامیاب، غنی و حتی سرشار از سلامتی می‌دانند (همان، ۱۷). در مقابل، بردگان ضعیف و منفعل هستند؛ «اخلاق آن‌ها از ناتوانی و نهرتشان نسبت به چیزی رشد می‌کند. یعنی سمی‌ترین چیز» (همان، ۱۰). برده «از ابتدا به هرچه در خارج است، «نه» می‌گوید: به یک تفاوت، به هر چیز غیر-خود، و این «نه» گفتن، عمل اخلاقی او است» (همان: ۱۲).

سوفیست‌ها نیز توصیفشان از منشاء اخلاق، مانند نیچه است، یعنی اخلاق توسط افراد ضعیف به عنوان یک واکنش در برابر انسان‌های قوی ساخته شده است، از این رو اصول اخلاقی مطلق و ثابت نیستند. انتقاد نیچه از اخلاق مسیحیت نیز به دلیل این است که مانند یک نهاد قدرتمند و فراگیر توسعه یافته است و باعث جزم‌گرایی بیشتر می‌شود. اخلاق بردگی را رشد داده است و روی خوب و بد مطلق تأکید می‌کند و ارزش‌هایی خلاف ارزش‌های اشراف را خلق کرده‌اند. نیچه معتقد است که شورش بردگان در اخلاق، به علت کینه‌توزی و انتقام‌جویی آن‌ها که یک پدیده روانی است که ریشه آن بیماری محرومیت از چیزی است که خواسته‌اند.

پس تغییر ارزش‌ها در اصل یک واکنش توسط کسی که محروم شده، علیه کسی که قوی‌تر است. ایجاد اخلاق بردگی همیشه نیازمند یک مخالف است (تبارشناسی، ۱۸۹۶: ۱۰). لاور می‌نویسد: «می‌توان و باید با نیچه در این احساس که باید برای قدرت به جای ضعف، بدون

توجه به این نتیجه که قوی ممکن است از قدرتش علیه ضعیف به هر روشی که بخواهد، استفاده کند، ارزش قائل شویم» (لاور، ۲۰۰۵: ۳۸).

با این توصیف آیا می‌توان نیچه را یک نسبی‌گرای اخلاقی نامید؟ لایتر در مقاله‌ای با عنوان «شک‌گرایی اخلاقی و ناسازگاری اخلاقی در اندیشه نیچه» اشاره می‌کند که تقریباً همه افراد توافق دارند که نیچه دربارهٔ عینیت اخلاقی شک‌گرا است. اما فراتر از این نقطه‌نظر، لایتر می‌گوید: «دربارهٔ زمینهٔ این شک، قلمرو آن، و پیامدهای آن بر معناشناسی قضاوت‌های اخلاقی از نظر نیچه، اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد» (لایتر ۲۰۰۰ و ۲۰۰۲: ۲۸ و ۸۳). پس این سؤال مطرح می‌شود که آیا نیچه دربارهٔ عینیت همهٔ قضاوت‌های ارزشی شک‌گرا است؟ اندازهٔ شک و تردید او دربارهٔ عینیت ارزش‌ها چقدر است؟ و اینکه او چه چیزی را دقیقاً انکار می‌کند؟ لایتر معتقد است که «پاسخ سؤال اول منفی است، زیرا نیچه دربارهٔ عینیت همهٔ قضاوت‌های ارزشی شک‌گرا نیست، بلکه اعتراض اصلی نیچه به اخلاق، یا آن چه لایتر آن را «اخلاق تحقیرآمیز» می‌نامد؛ یعنی انتخاب مجموعه‌ای از ارزش‌هاست که غلبهٔ فرهنگی آن از شکوفایی بالاترین نوع انسان؛ یعنی نوابغ خلّاق مانند گوتته، بتهون و خود نیچه جلوگیری می‌کند» (لایتر، ۲۰۰۲: ۱۴).

به نظر می‌رسد از آن جا که نیچه به «تنوع اخلاقی» اعتقاد دارد که بر دسته‌بندی انسان‌ها مبتنی است، این امر به نسبیت‌گرایی در اخلاق منجر می‌شود، زیرا در این نوع اخلاق، سخن گفتن از اصول ثابت بی‌معنا خواهد بود. او معتقد است ایده «گله» باید در «گله» حکم فرما باشد، ولی نه در جای دیگر (نیچه، ۱۹۶۷: ۲۸۷). اما با وجود این بسیاری از استدلال‌های نیچه علیه اخلاق سنتی ناقص هستند، زیرا اولاً نیچه خود نوعاً دلیلی منطقی بر گفته‌هایش ارائه نمی‌دهد، چرا که اصولاً این روش را روش مطلوبی نمی‌داند و تغییر موضع از یک دیدگاه به دیدگاهی دیگر را فرایندی استدلالی تلقی نمی‌کند (مک ایتایر، ۱۹۹۰: ۴۲). ثانیاً با انکار هر گونه اصل مطلق، بدون ارائهٔ استدلالی عقلانی، اخلاق را تنها اختراع کشیشان می‌داند که با ابتنای به یک دنیای متعالی و مابعدالطبیعی تفسیر و تعبیری غیر طبیعت‌گرایانه از اخلاق ارائه داده‌اند.

هرچند این باور بسیار مهم است که فرد از قضاوت‌های اخلاقی رها شود که تحت نفوذ کینه‌توزی تحریف شده‌اند. یعنی باید قضاوت‌های اخلاقی را بررسی کرد و به دنبال زمینه‌هایی

باشد که برای انجام این قضاوت‌ها داشته است، اگر در زمان کوتاهی هیچ توجیهی برای قضاوت‌هایش پیدا نکند، پس باید شروع به گوش دادن به صدای منظرهای دیگر کند. البته، نمی‌توان گفت که این به تنهایی کافی است؛ یعنی نباید در هر موقعیتی که در آن نمی‌توان توجیهی پیدا کرد- البته نه هر توجیهی، بلکه توجیهی در جهت امر مورد نظر - بلافاصله نتیجه بگیریم که قضاوت درباره این موضوع لزوماً نتیجه یک باز ارزیابی ارزش‌ها بر اساس کینه‌توزی است، بلکه ممکن است توضیحات دیگری نیز وجود داشته باشد که اتفاقاً از دیدگاه منظرگرایی نیز قابل توضیح است.

نقد منظرگرایی نیچه: نقدهای زیادی بر نظریه اخلاقی نیچه وارد است که از یک سو به درستی و نادرستی و تضاد و تناقض‌های نظریه منظرگرایی می‌پردازد که در اینجا به شیوه نقد درونی آن را بررسی خواهیم کرد و از سوی دیگر این نظریه تأثیراتی را در تربیت اخلاقی دارد که به شیوه نقد بیرونی بررسی خواهد شد.

الف- نقد درونی

۱- تناقض در منظرگرایی

منظرگرایی نیز مانند نسبت‌گرایی متناقض‌نما است؛ چرا که به راحتی می‌توان پی برد که نظریه نیچه نیز خود یک منظر و دیدگاه است و می‌تواند به وسیله منظرهای دیگر نقد شود. بر این اساس می‌توان گفت دیدگاه‌هایی هم وجود دارد که بر مبنای آن، ایده منظرگرایی می‌تواند درست نباشد. به عبارت دیگر نظریه منظرگرایی به خودی خود نمی‌تواند منظرگرایانه باشد، پس حداقل یک منظر مثل مطلق‌گرایی وجود دارد که بر طبق منظرگرایی درست نیست.

لحن نوشته‌های نیچه اغلب نشان می‌دهد که او نظریه‌اش را به عنوان حقیقت بدون قید و شرط در نظر می‌گیرد، در واقع او معتقد است که نظریه منظرگرایی در بین همه منظرهای ممکن درست است. با وجود این حقایقی وجود دارد که در همه منظرها درست هستند و در نتیجه جهانی هستند، اما در عین حال هنوز منظرگرایانه هستند. سیمون می^۱ می‌گوید برخی موارد وجود دارد که از هر منظری به عنوان حقیقت دیده می‌شوند (مای ۱۹۹۰ و ۲۰۰۲: ۱۷ و ۲۶).

1. Simon May

به نظر می‌رسد نیچه در برابر اتهام تناقض خود-ارجاع (درونی) در برابر نسبی‌گرایی تسلیم نمی‌شود، زیرا به این معتقد است که در این ادعا که همه بیانات منظر‌گرایانه باشند، هیچ تضادی وجود ندارد و در عین حال برخی بیانات در همه منظرها درست هستند. به نظر می‌رسد بر اساس آپولون^۱ و دیونسوس^۲ که در وجود انسان است، این دو گروه نمی‌توانند کاملاً از هم جدا باشند و زمینه‌های مشترکی دارند و نمی‌توان آن‌ها را دقیقاً بر اساس «دکترین انواع» لایتر دسته‌بندی کرد، بلکه وجود هم‌زمان این دو حس، زمینه پیدایش منظرهایی در افراد هستند که در عین حال مورد قبول همه افراد بوده و جهانی هستند. و نیچه از سوئی بر قطعی بودن سایر دیدگاه‌ها تأکید کرده و از طرف دیگر دیدگاه خود را قطعی تلقی می‌کند که این خود نوعی تناقض است.

۲- فقدان بنیاد متافیزیکی

نیچه برای اخلاق یک بنیاد و متافیزیک مشخصی ارائه نکرده است؛ به عبارت دیگر زیست اخلاقی انسان، مبتنی بر متافیزیک نبوده و هیچ توجیهی بر نظریه او وجود ندارد. عدم وجود یک بنیاد متافیزیکی مشخص و اصول ثابت، موجب می‌شود که افراد در موارد خاص انتخاب‌های متفاوتی داشته باشند.

عبدالکریمی در کتاب «ما و جهان نیچه‌ای» می‌نویسد: اندیشیدن به متافیزیک اخلاق بدون توجه به بنیاد و پایه‌های اخلاق بی‌نتیجه است. زمانی که نیچه از مرگ خدا صحبت کرد، منظورش مرگ بنیاد حقیقت، اخلاق و ارزش‌هایی بود که در وجود تک‌تک افراد رخنه کرده است. اما نیچه برای اثبات این ادعای خود نتوانست دلیلی منطقی ارائه کند و لذا با ماندگاری و سرمدی بودن ذات‌الهی، نیچه خود دچار مرگ شد.

۳- تفاوت یا تضاد اخلاق هنجاری و اخلاق نیچه‌ای

نقد نیچه از اخلاق بسیار اغراق‌آمیز، بلکه برعکس و وارونه است؛ یعنی خود نوعی بی‌اخلاقی دچار است، زیرا عدم تعهد به اصول ثابت اخلاقی و عمل بر اساس اخلاق فردی زمینه هرج و مرج

۱. آپولون خدای روشنایی پیش‌گویی و عقلانیت است که مظهر نظم و اندازه و خردگرایی است.
۲. دیونسوس خدای حاصل‌خیزی و زایش و شراب و مستی و نگهبان هنر است که منشاء رقص و سرمستی و خلسه و پاکوبی است و در مقابل خردگرایی قرار دارد.

مرج و آناشیسیم را فراهم کرده که در نتیجه حقوق افراد ضایع شده و انسان را از رسیدن به تعالی و رشد باز می‌دارد و هم چنین مانع شکوفایی انسان برتر می‌شود. قطعاً فقدان اخلاق در سیاست اجتماعی و نهادهای عمومی اجازه می‌دهد فقر و ناامیدی به‌طور گسترده از نسلی به نسل دیگر پایدار بماند، و موجب می‌شود کشمکش و وضعیت نامشخص اقتصادی، ویژگی‌های اساسی زندگی بیشتر افراد را تعریف و تعیین کند و بنابراین، بیشترین مسئولیت را در عدم شکوفایی و تعالی انسان دارد. مطمئناً در یک جامعه اخلاقی‌تر با تعهد واقعی به عدالت اجتماعی و برابری انسان‌ها، افرادی مثل گوته و افراد خلاق و دستاوردهای بشری قابل تحسین بیشتری نیز وجود خواهد داشت. بنابراین، لازم به یادآوری نیست که بسیاری از ادعاهای نیچه درباره اثرات اخلاق، سوداگرانه و تخیلی هستند که باید مراقب و محتاط بود و ملاحظات تجربی را در نظر گرفت.

ب- نقد بیرونی

در اینجا نقد بیرونی منظرگرایی نیچه را با توجه با آثار و نتایجی که در عمل و نیز در حوزه تربیت اخلاقی از خود به جا می‌گذارد به عمل می‌آوریم.

۱- پرورش افراد نخبه

برایان لایتر می‌گوید: نیچه افراد را به دو نوع برتر و پست‌تر تقسیم می‌کند، اخلاق هنجاری برای نوع پایین‌تر خوب است و برای نوع بالاتر بد است و به این دلیل است که نیچه اخلاق هنجاری را انکار می‌کند. لایتر معتقد است که نیچه اخلاق را بر اساس چیزی ارزیابی می‌کند که شکوفایی انسان را ارتقاء می‌دهد، اما تنها شکوفایی نوع برتر را در نظر دارد، نه کل انسان‌ها را. در نهایت انواع بالاتر مورد نظر نیچه، نمونه‌های اخلاقی هستند که فرهنگ قوی‌تر را ترویج می‌کنند. بنابراین، بر اساس این ارزیابی، نیچه به شکوفایی انسان به طور کلی علاقه‌مند نیست. او تنها به شکوفایی افرادی علاقه‌مند است که قابلیت تبدیل شدن به گوته، شوپنهاور و ناپلئون بعدی را دارند. نیچه می‌پندارد که اخلاق، رفاه بیشترین افراد (بردگان) را ارتقاء می‌دهد، اما مانع شکوفایی انسان برتر است. به عقیده وی بشریت به مانند توده‌ای قربانی شده برای شکوفایی یک فرد از گونه‌های قوی‌تر انسان است که پیشرفت می‌کند (ترینتز، ۱۹۹۴: ۵۲).

نگرانی واقعی نیچه درباره این واقعیت است که ما یا داشتن یک فرهنگ اخلاقی، نوع دوستی، مساوات و دیگر اعمال اخلاقی، اثرات زیان‌باری به گونه نوپای وجود خود می‌زنیم. این در حالی است که به نظر می‌رسد که سودگرایان و مارکسیست‌ها به یک خوش‌بینی اخلاقی مشترک معتقدند که بر اساس آن جامعه اخلاقی فرصت‌های بیشتری برای خلاقیت افراد بیشتری را فراهم می‌کند که می‌تواند پاسخگوی نگرش لیبرال نیچه باشد (بگرامیان، ۲۰۰۰: ۲۵).

۲- عدم ارائه مکتب اخلاقی نظام‌یافته

لایتر و برخی دیگر از مفسران نیچه، بین اخلاق از یک سو به عنوان یک پدیده فرهنگی (شامل اصول عقلی و عقاید و باورهای مشترک و...) و از سوی دیگر، اخلاق به عنوان چارچوب نظری نظام‌یافته و مدون و هنجاری که توسط یک فیلسوف ارائه شده است، تفاوت قائل شده‌اند.

خصوصیت نیچه با نظریه‌پردازی هنجاری و احکام و ارزش‌های ثابت اخلاقی است، در عوض بر اخلاق طبیعت‌گرایانه و تقدیرگرایانه تأکید می‌کند که به شک‌گرایی درباره مفید بودن تئوری‌های هنجاری و آن چه که باید انجام دهیم، منجر می‌شود، اما انتقاد وارد شده بر او این است که به هر حال نیچه تئوری هنجاری اخلاقی - چنان که کانت و دیگران می‌گویند - ارائه نمی‌دهد (لایتر، ۲۰۱۳: ۲۶۲).

در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا ارائه نظریه اخلاقی لازم است؟ به نظر نگارندگان پاسخ این سؤال مثبت است، چرا که اخلاق بر پایه ارزش‌ها یا همان ارزش‌های اساسی بنا نهاده شده است و ارزش‌ها خود ملاک و معیاری برای ارزیابی اعمال و رفتار افراد هستند. در تأکید بر این سخن می‌توان گفت مفهوم ارزش قادر است منافع به ظاهر متنوع علوم مرتبط با رفتار انسانی را متحد کند. مرکزیت مفهوم ارزش که جامعه‌شناسانی مانند ویلیامز (۱۹۶۸) و هم چنین انسان‌شناسان مانند کلاکوهان (۱۹۵۱)^۱ با آن موافقت و قائلند که ارزش‌ها معیاری هستند که مردم برای ارزیابی اعمال، افراد و حوادث به کار می‌برند.

۳- مسائل نسبیت‌گرایی در عمل

چنان که گفته شد، منظرگرایی با نسبیت‌گرایی رابطه تنگاتنگ دارد و برخی انتقادات وارد شده به نسبیت‌گرایی در اینجا نیز مطرح است. حداقل سه اعتراض یا نگرانی در مورد نتایج عملی نسبیت اخلاقی نیچه وجود دارد (ویلیامز، ۱۹۹۸: ۳۳۳-۳۳۰). اول اینکه نسبیت اخلاقی خطرناک است، زیرا توانایی اخلاق را برای دفاع از بی‌گناه در برابر رفتار فرد خطاکار تهدید می‌کند. از آن جا که هیچ جایگاه ممتاز و مرجعی وجود ندارد که رفتارهای دیگران به طور جهانی ارزیابی شود، منتقدان نسبیت‌گرایی استدلال می‌کنند، پس برای ممانعت از رفتار شر کسانی که قصد کینه‌توزی دارند، هیچ پایه و اساسی وجود ندارد، برای مثال هیتلر آزاد است که دست به خشونت بزند، بدون اینکه مورد قضاوت قرار گیرد (وارن، ۲۰۰۶: ۱۴۱).

به نظر نگارندگان تنوع اخلاقی که نیچه به آن معتقد است، می‌تواند به نسبی‌گرایی در اخلاق منجر شود، مگر این که بپذیریم که صرف این واقعیت که افراد یا گروه‌ها بر سر یک مسأله منظرهای مختلفی دارند، دلیلی کافی برای این نیست که آن ایده ارزش صدق عینی ندارد. بنابراین، به نسبی‌گرایی در اخلاق منجر نمی‌شود.

دومین نگرانی درباره نسبیت‌گرایی این است که اگر درست باشد که معیارهای اخلاقی هیچ اعتبار جهانی ندارد، پس در محکوم کردن اعمال افرادی مانند هیتلر به خاطر امکان وجود الگو و منطقی که بر اساس آن اعمال هیتلر از نظر اخلاقی توجیه‌پذیر است، احتمالاً اعتماد و اطمینان ما تضعیف می‌شود. به نظر می‌رسد محکوم کردن هیتلر - با وجود منظرهای اخلاقی که او را ستایش می‌کنند - ضعیف است و بنابراین قضاوت اخلاقی ما توجیه‌ناپذیر و نامناسب است. هرچند نیچه با اعمال افرادی چون هیتلر موافق نیست، اما به نظر می‌رسد نتیجه عملی تفکر او و لازمه منطقی اندیشه‌های او درباره اخلاق، یعنی نظریه منظرگرایی و ایده خواست قدرت که در صدد تعالی و پرورش انسان برتر است، زمینه ظهور افرادی مانند هیتلر را فراهم می‌آورد.

سومین نگرانی این است که اگر نسبیت‌گرایی درست باشد، پس قضاوت‌های اخلاقی که ظاهراً در تضاد با هم هستند، هر دو می‌توانند معتبر باشند. زیرا هر قضاوتی معیارهای متفاوتی را با توجه به منظر اخلاقی دیگر می‌طلبد، با این حال، هیچ تعارض واقعی بین این قضاوت‌ها وجود ندارد و هر قضاوتی در مورد امور اخلاقی، در واقع معتبر است. نسبیت‌گرایی اخلاقی با

اجازه دادن به قضاوت‌های متضاد که دارای اعتبار مساوی هستند، نیروی هنجاری اخلاق را تضعیف می‌کند، در نتیجه باعث کاهش اعتبار مربوط به هر قضاوت می‌شود. در این جا مسأله لزوم مطلق‌گرایی احساس می‌شود. «وستر مارک»^۱ معتقد است که طرفداران نسبیت‌گرایی اخلاقی، علاوه بر آنکه برای پذیرش نظریه خود محتاج قبول احکام ارزشی مطلق هستند، در عمل نیز به احکام مطلق اخلاقی ملتزم هستند و اعتبار آن‌ها را فراتر از احساس، سلیقه و میل شخصی و قراردادهای توافق‌های جمعی می‌دانند و در واقع، بر مبنای نظری خود، در بسیاری از موارد پای‌بند نبوده، به شعار فریبده خود عمل نمی‌کنند.

۴- اخلاق اختراعی

نیچه معتقد است قوانین اخلاقی که امروز وجود دارد، همه اختراع انسان است. انسان یک جزء از طبیعت است و طبیعت اخلاق را نمی‌فهمد. بنابراین، اخلاق یک نیروی خارجی است که به زندگی انسان وارد شده و به همین جهت یک امر غیر طبیعی است. وجدان‌های مردم در هر نقطه دنیا فرق می‌کند؛ مثلاً در برخی از نقاط آفریقا، آدم‌خواری نه تنها امری مذموم به حساب نمی‌آید، بلکه یک عمل شجاعانه انگاشته می‌شود، در حالی که در هند، حتی کشتن یک گاو، عملی بر خلاف وجدان شمرده می‌شود، چه رسد به آدم‌خواری، که بزرگ‌ترین جنایت انگاشته می‌شود. بنابراین، وجدان مردم در هر نقطه فرق می‌کند و این خود دلیل آن است که وجدان امری ثابت و خطاناپذیر نیست و متناسب با مقتضیات هر منطقه فرق می‌کند، از این رو نمی‌توان اخلاق را بر اساس آن پایه‌گذاری کرد. هم چنین نیچه فکر می‌کند که ارزش‌های مسیحی صرفاً اختراع شده‌اند و اینکه آن‌ها لزوماً منفی هستند، البته همه ارزش‌های اخلاقی مسیحی اختراعی نیستند، آن‌ها که منشأ الهی دارند، اختراعی نیستند، اما ارزش‌های تحریف شده، جنبه اختراعی دارند. «راب لاور» بیان می‌کند این مسأله که نیچه ادعا می‌کند ارزش‌های کشیش‌ها صرفاً اختراع شده‌اند، نمی‌تواند درست باشد، چرا که کاملاً روشن است که ارزش‌های اشراف به همان اندازه یک اختراع هستند و یک ادعای توجیه‌پذیر بر اساس حقیقت نیستند. یک اشرافی همه چیز را که از او است، خوب می‌خواند. او «مفهوم اساسی «خوب» را تصور می‌کند و خوب را «فیزیک قدرتمند همراه با آن چیزی که برای حفظ آن مهم است، می‌داند».

بحث و نتیجه‌گیری

نیچه به انسان همه جانبه نگاه نمی‌کند، ارزش‌های مسیحی آن‌ها که منشاء الهی دارند، اختراعی نیستند.

ممکن است سؤال شود که آیا نمی‌تواند یک اختراع از اختراع دیگر بهتر باشد؟ به نظر نگارندگان از آن جا که نیچه بنای اخلاق را بر اساس مبانی زیست‌شناسی و فیزیکی و غرایز بنا کرده است، این مبنا خود تا حدودی اختراعی بوده و نوعی «تقلیل‌گرایی»^۱ در مبانی اخلاق است، در حالی که اگر اخلاق بر همه جنبه‌های وجودی انسانی و ارزش‌های اساسی او بنا نهاده شود، در این صورت یک اختراع می‌تواند از اختراع دیگر بهتر باشد.

دلالت‌های منظرگرایی در تربیت اخلاقی: به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، دیدگاه نیچه درباره اخلاق با توجه به نظریه منظرگرایی در خصوص تربیت اخلاقی به نسبی‌گرایی در اخلاق منتهی می‌شود، اما در مقابل برخی افراد هم تربیت اخلاقی مورد نظر نیچه را تحسین کرده و هدف غایی این نوع تربیت را تعالی انسانی می‌دانند.

تربیت اخلاقی از منظر نیچه: او مخالف تربیت اخلاقی هنجاری است و می‌نویسد: «در حقیقت من این نکات اخلاقی را دوست ندارم که می‌گویند: این کار را انجام بده، چشم‌پوشی کن، بر خودت غلبه کن و بالعکس نکات اخلاقی دیگر را که مرا به سمت انجام کاری وا می‌دارند، به دوباره انجام دادن آن و رؤیای آن را در سر پروراندن، به نیندیشیدن به چیزی جز خوب انجام‌دادن این کار را قبول دارم» (نیچه، ۱۸۶۵: ۳۱۴). به نظر او انسان‌هایی که دنبال اخلاق مطلق هستند، دچار محدودیت ذهن هستند.

هدف تربیت اخلاقی: نیچه هدف از تربیت اخلاقی را تربیت انسان برتر؛ یعنی انسانی فراتر از خوب و بد می‌داند. وی در «انسانی بسیار/انسانی» می‌نویسد: «ما به خاطر عقاید خود، خود را به خطر نمی‌اندازیم، بلکه مهم، حق داشتن عقاید و توانایی در تغییر دادن آن‌هاست (نیچه، ۱۸۷۵: ۶۸). غایت تربیت اخلاقی، پرورش اشراف است که خود مقدمه پدید آمدن ابر انسان است. ابر انسان نیچه هم چنان که مظهر خواست قدرت اوست، آفریننده ارزش‌های اخلاقی والاتبارانه نیز هست که موجب بهبود نوع انسان و تعالی بخشیدن به او

می‌شود. او در «آنک/انسان» می‌نویسد: آخرین چیزی که من نویدش را می‌دهم، بهبود بخشیدن به نوع انسان است (نیچه، ۱۹۸۶: ۲۴). ابر انسان نیچه، مظهر میل به قدرت است و بر اساس اصل میل به قدرت، انسان هیچ‌گونه محدودیت اخلاقی ندارد. اما باید پرسید آیا اعتقاد به نسبیت‌گرایی اخلاقی توانسته این خوشبختی را برای انسان رقم بزند؟ مطالعه زندگی بشر امروز این ادعا را اثبات نمی‌کند.

نیچه معتقد است انسان برتر دارای خصایصی از جمله توان خلق ارزش‌ها، مبارزه با ارزش‌های مطلق است که به منزله اهداف واسطی در تربیت اخلاقی هستند.

۱- مبارزه با ارزش‌های مطلق

اعتقاد نیچه به مرگ خدا به معنای نفی همه ارزش‌های گذشته و نفی هنجارهای مطلق در اخلاق است، زیرا اعتقاد به وجود خداوند، با خلق ارزش‌های نوین نیچه و رسیدن به انسانی بسیار انسانی، در تضاد است. نیچه معتقد است ارزش‌ها و اصول اخلاقی که تاکنون از آن‌ها پیروی شده است، تنها در جهت صلاح عامه و «گله» بوده و مانع صلاح و پیشرفت طبقه اشراف هستند. در «اراده معطوف به قدرت» هدفش را ارزیابی مجدد ارزش‌ها معرفی می‌کند (کرامتی، ۱۳۸۴: ۱۲۲).

۲- خلق ارزش‌ها

قصد نیچه از آفرینش ارزش‌ها این است که ارزش‌ها از ویرانی خواهی‌رهای یابند و دوباره با اراده‌ای آفریننده، جانی دوباره می‌گیرند. پس باید مرگ خدا و امر و نهی‌های او را پذیرفت. نیچه می‌گوید «باید بر سایه‌اش هم پیروز شد»^۱. مرگ خدا به معنای فرو ریختن شیوه‌ای از بودن و اندیشیدن منفی است. به این طریق نیچه به زعم خود راه را برای نیروهای آفریننده باز می‌کند که دیگر تنها در بند امر و نهی نیستند.

تربیت اخلاقی نیچه به‌رغم برخی محاسنی که دارد، اما نقدهای فراوانی به آن وارد است. اولین مسأله این است که آیا معتقدان به خداوند و پیروان اوامر و نواهی او، مگر خوشبخت نیستند؟ جواب این سؤال قطعاً منفی نیست.

۱. فردریش تیچه، حکمت شادان، جلال آل احمد، سعید کامران، حمید فولادوند، چاپ اول، جامی، ۱۳۷۷: ۱۰۸

اصول تربیت اخلاقی

با مد نظر قرار دادن اندیشه‌ی نیچه درباره‌ی «حکم مطلق» و رد آن توسط نیچه و قبول نسبیت‌گرایی، می‌توان نتیجه گرفت که تربیت اخلاقی نیز فاقد بنیادهای ثابت و جهانی است و درباره‌ی افراد نمی‌تواند یکسان باشد. به همین منظور نیچه در تربیت اخلاقی به اصول زیراعتقاد دارد:

۱- توجه به نیازهای فردی

نیچه معتقد است هر فرد نیازها و خواسته‌های متفاوتی دارد. مخالفت نیچه با اخلاق مطلق، به خاطر پیش فرض‌های هنجاری توصیفی مطلق‌گرایانه است که از آن به اخلاق «تحقیرآمیز و تنزل‌دهنده» انسان یاد می‌کند. نیچه همه‌ی اخلاق‌های خیر/شر را به معنای «اخلاق تحقیرآمیز» می‌داند. بنابراین، اصل عدم برابری افراد در تربیت اخلاقی، همواره مد نظر نیچه است. زیرا در غیر این صورت تفاوت‌های افراد در نظر گرفته نمی‌شود (کرامتی، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

نیچه با عمومیت اخلاق به عنوان یک ویژگی بد؛ یعنی اخلاق به «مفهوم بدگرا» مخالفت می‌کند. او معتقد است اینکه بنحواهم هنجارهای اخلاقی یکسان را برای همه به‌کار ببریم، موجب می‌شود انسان‌های ضعیف به جای انسان برتر بنشینند. این نوع اخلاق، روح‌ها و جسم‌ها را تضعیف می‌کند، خلأقیّت‌ها را از بین می‌برد و انسان به تعالی دست پیدا نمی‌کند (رهبری، ۱۳۸۵: ۸۹).

۲- اصل آزادی

نیچه طرفدار آزادی است و از هر چیزی که این آزادی را از انسان سلب کند، گریزان است از این رو مخالف هنجارهای اخلاقی است. برخی می‌گویند: شاید بتوان گفت: که مقصود نیچه از «ابر انسان»، همان انسان کامل بوده است. «هایدگر» می‌گوید که نیچه نخستین اندیشمندی است که می‌خواهد انسان را به فراتر از خویش رهنمون کند، یعنی از انسانیت پیشین و معاصر فراتر رود. در واقع، ابر انسان در حال گذار و فرارفتن از خویشتن است. یعنی انسانی که به راستی به قلمرو آزادی گام نهاده و از ترس، خرافه و پندارهایی که تاکنون بر اندیشه بشر حکم فرما بوده، رهایی یافته است، و نیز نوع والاتری از انسان را از جهت معنوی در نظر داشته که با «آری»

گفتن به هستی، چنان که هست، و روی گرداندن از هستی‌ها و جهان‌های خیالی، «عهد امانت» را از نو زنده می‌کند و «معنای هستی» را در زمان غیبت خدا به گردن می‌گیرد (نیچه، ۱۸۶۵: ۳۵۴). نیچه تعلیم و تربیت اخلاقی را نوعی آزادی می‌داند، زیرا تعلیم و تربیت موجب می‌شود عقاید و باورهای زائد از انسان دور شود و به وسیله آن توانایی‌های شاگرد به صورت همه جانبه پرورش می‌یابد.

۳- اصل تغییر

نیچه بر این باور است که هیچ چیز قطعی نیست و همه عقاید زودگذر و فانی هستند و اصل تغییر در تربیت اخلاقی امری پذیرفته شده است، به همین دلیل گفته می‌شود: او طرفدار نسبیت‌گرایی در اخلاق است و با هر امر مطلق و هنجاری مخالفت می‌کند. اما باید گفت که او با همه ارزش‌ها مخالف نیست و نمی‌توان او را غیر اخلاقی^۱ دانست. اخلاق سروری نیز که او بر آن تأکید دارد، تنها مثالی از ساختارهای ارزشی خاص است که نیچه آن‌ها را جایگزین هنجارهای خاص و سنتی کرده است. زیرا به نظر او این هنجارها منافع افراد پست‌تر را تأمین می‌کند. به نظر می‌رسد که نیچه به عمد تصویر «ایرانسان» را مبهم باقی می‌گذارد. شاید بتوان گفت که ایرانسان گستره‌ای ایده‌آل و متعالی است که در «چنین گفت زرتشت» غایت آرزوی بشر خوانده می‌شود (ضیمران، ۱۳۸۵: ۱۰۹).

روش‌های تربیت اخلاقی

بر اساس دیدگاه نیچه در خصوص اخلاق می‌توان به روش‌هایی در تربیت اشاره کرد که مهم‌ترین آن‌ها در تربیت اخلاقی، «خود کنترلی» و «خود ارزیابی» است. نیچه معتقد است که انسان از طریق «اراده قدرت» می‌تواند به انسان برتر تبدیل شود، اما این قدرت به معنای توانایی بر ظلم و آدم‌کشی نیست، بلکه انسان در اثر اراده قدرت به درجه‌ای از اقتدار و توانایی دست می‌یابد که بتواند بر خود تسلط یابد و بر خود نظارت و کنترل داشته باشد. بنابراین، بسیاری از ارزش‌های اخلاقی را آزادانه انجام می‌دهد. اما خود کنترلی برای فرد آزاد و نیرومند امکان‌پذیر است و راه رسیدن به خود کنترلی مراقبت از خود و تسلط بر خویشتن و شناخت

خود است. به عقیده موریسون این روش سبب پرورش خود انضباطی و تقویت قوه قضاوت در دانش‌آموزان بدون اتکا به معلم می‌شود (مهرمحمدی، ۱۳۷۳: ۶۹).

خودارزیابی نیز یکی دیگر از روش‌هایی است که در تربیت اخلاقی انسان برتر باید به آن توجه شود. کاربرد این روش نیز منوط به خودشناسی انسان است، زیرا به عقیده نیچه، تصویر خود در شکل‌دهی انسان مهم است (کرامتی، ۱۳۸۴: ۱۵۶). به این معنا که انسان تصویر مثبتی از خود داشته باشد. او خودزدایی را نشانه افول و گزینه ستیز می‌داند (نیچه، ۱۳۷۴: ۱۸۷). مراد از خودزدایی پایبندی به ارزش‌های گله است.

نقد تربیت اخلاقی نیچه

تربیت اخلاقی نیچه فرصتی را برای بروز و ظهور اندیشه‌های مختلف فراهم می‌کند و از دیدگاه روان‌شناسی تفاوت‌های فردی را به رسمیت می‌شناسد، اما به‌رغم این محاسن، انتقادهایی نیز به آن وارد است. از جمله اینکه اخلاق او تقلیل‌گرایانه است و شاگردانی همه‌جانبه تربیت نمی‌کند، زیرا با وجود اینکه نیچه به رشد همه‌جانبه انسان اعتقاد دارد، اما خود از رشد اخلاقی انسان به معنای واقعی غفلت کرده است و تنها به رشد گرایز و جنبه‌های جسمانی و اغلب به بعد حیوانی انسان توجه داشته است. نیچه ارزش‌های اساسی و فضایل اخلاقی انسان را رد می‌کند و تنها قدرت افراد را جایگزین آن می‌کند. او عدالت و ترحم و برابری را نشانه ضعف می‌داند، در حالی که این‌ها جزء فضایل اخلاقی به حساب می‌آیند.

او هم چنین رعایت برابری در تعلیم و تربیت را قبول ندارد و الگوی تربیتی منسجمی را ارائه نمی‌دهد. بنابراین، نظام آموزشی و تربیت اخلاقی مبتنی بر آراء نیچه در اهداف، مبانی، اصول و روش‌ها، با نوعی سرگردانی مواجه است. در زمینه روش‌های تربیت اخلاقی نیچه تنها کنترل درونی افراد را مد نظر دارد و از لزوم کنترل بیرونی در تربیت اخلاقی غفلت کرده است. کنترل بیرونی به‌رغم اهمیتی که دارد، برای همه افراد و به یک اندازه کارایی ندارد، علاوه بر این در مراحل ابتدایی تربیت اخلاقی کنترل بیرونی کاربرد بیشتری دارد.

بنابر بحث‌های مطرح شده نمی‌توان گفت که نیچه نسبت‌گرا نیست و دیدگاه او در اخلاق به نسبت‌گرایی منجر نمی‌شود، چرا که منظرگرایی اساس نسبت‌گرایی است و بر این اساس نیچه در صدد تضعیف ایده مطلق است که منبع ارزش‌ها است. از آنجا که بنای اخلاق بر

ارزش‌های اساسی پایه‌ریزی شده و این ارزش‌های اساسی معیار و ملاک ارزیابی یک عمل هستند. بنابراین، فقدان ملاک و معیار به نسبی‌گرایی منتهی می‌شود که نتیجه آن در عمل باعث هرج و مرج و انارشسیسم می‌شود. یعنی نسبی‌گرایی در عمل خطرناک است، چرا که هیچ معیار جهانی برای ارزیابی رفتار افراد وجود نداشته و قدرت اخلاق در برابر رفتار افراد خطاکار تضعیف می‌شود. زیرا الگو و منظرهای مختلف بدون معیار جهانی از نظر اخلاقی توجیه‌پذیر است. هم چنین قضاوت‌های اخلاقی که با هم در تضاد هستند هر دو می‌توانند معتبر باشند، در این صورت تربیت اخلاقی فاقد الگویی نظام‌یافته خواهد بود.

بنابراین، نمی‌توان طرح اخلاقی نیچه را به عنوان یک کل جامع و قابل قبول پذیرفت. در عین حال اهمیت منظرگرایی را نیز نمی‌توان انکار کرد، زیرا در یک شرایط خیالی هم که همه با هم در پاسخ به همه مسائل جهانی، برابر و همگرا باشیم و بر اصول مطلق و تغییرناپذیر تعصب داشته باشیم، به احتمال زیاد این امر کسل‌کننده و خستگی‌آور است، هم چنین مانع رشد و شکوفایی انسان برتر می‌شود. چرا که برخی از امور اخلاقی می‌توانند جنبه نسبی داشته باشند. هم چنین اخلاق باید بر همه جنبه‌های گوناگون بشر بنا شود. بنابراین، اختلاف نظر امری اجتناب‌ناپذیر است و وجود عدم توافق، بخشی طبیعی از انسان بودن است. ما می‌توانیم از استدلال‌های نیچه در هدایت و پالایش قضاوت اخلاقی خود استفاده کنیم، نه اینکه همه آن‌ها را رد کنیم. هم چنین بر اساس منظرگرایی، این امکان به وجود می‌آید که منظرها و دیدگاه‌های دیگر بهتر درک شود. در این معنا قضاوت ارزشی صورت نمی‌گیرد، بلکه زمینه‌های پیدایش هر منظر را بررسی می‌کند تا به دگماتیسم و تعصب بی‌چون و چرا تبدیل نشود. بنابراین، با توجه به روح آپولون و دیونوسی که در درون فرد است، چشم‌اندازگرایی ابرمرد اجتناب‌ناپذیر است. ولی برخی اصول در همه منظرها ثابت است. پس همه ارزیابی‌ها «سوبژکتیو» (ذهنی) نیستند.

در عین حال تناقضات آشکار منظرگرایی برکسی پوشیده نیست، چرا که پذیرش این ایده خود منوط به پذیرش امر مطلق است. زیرا انکار مطلق‌گرایی به معنای انکار یک منظر است که با منظرگرایی در تناقض است. هم چنین تأکید نیچه بر منظرگرایی خود نوعی مطلق‌گرایی و دگماتیسم است.

علاوه بر این نیچه معتقد است ارزشمند بودن منظرگرایی مانع می‌شود اخلاق حاکم بر

جامعه اعم از اینکه در اثر تعلیم فلاسفه باشد یا آموزه‌های آیین‌های دیگر باشد، بر اشراف تحمیل شود. اشراف خود ارزش آفرین هستند. غایت اخلاق تربیت اشراف است که مقدمه پدید آمدن ابر انسان است. ابر انسان نیچه هم چنان که مظهر خواست قدرت اوست، آفریننده ارزش‌های اخلاقی والا تبارانه نیز هست. ولی نتیجه آن دست یافتن به نوعی تربیت طبقاتی است و لذا نیچه با تأکید بر نخبه‌گرایی، به پرورش نوع انسان کم‌تر توجه دارد که به نوعی ضد اخلاق نیز است. هم چنین راه هرگونه نقد بسته می‌شود و هیچ کس نمی‌تواند دیگری را مورد سؤال قرار دهد، چرا که هیچ ملاک و معیاری برای این کار وجود ندارد و لذا تمایز بین خوب و بد نیز میسر نمی‌شود.

علاوه بر این، ارزشمند بودن منظرگرایی از نظر نیچه نیز خود یک فضاوت ارزشی است که با توجه به مبانی او مقبول نیست. به نظر نگارندگان از آنجا که منظرگرایی برای رهایی از محدودیت ذهن است، خود نباید محدودیت ایجاد کند. در حالی که نیچه بنای تربیت اخلاقی را تنها بر ابعاد فیزیولوژی و زیستی و روان‌شناسانه انسان گزارده است و با عدم توجه به بعد متعالی انسان، خود نوعی محدودیت ایجاد کرده است. این محدودیت را درباره توجه صرف نیچه به پرورش افراد نخبه نیز می‌توان تعمیم داد که خود نوعی بی‌اخلاقی است.

منابع

- ارژنگ، امین اله، بررسی انتقادی عناصر نسبیت‌انگارانه در فلسفه نیچه (۱۳۸۹)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان
- دلوز، ژیل (۱۳۸۲). نیچه، ترجمه پرویز همایون‌پور، تهران: قطره.
- رهبری، صفورا (۱۳۸۵). بررسی آثار نیچه در تأسیس مبانی جدید اخلاق، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- زنگنه، حمید (۱۳۸۹). *نیچه‌لیسم و نسبیت اخلاقی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۷). *تاریخ فلسفه از فیشته تا نیچه*، داریوش آشوری، جلد هفتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۸). *فردریک نیچه*، فیلسوف فرهنگ، ترجمه علیرضا طباطبایی و علی اصغر حلبی، تهران: زوار.
- کرامتی، معصومه (۱۳۸۴). دیدگاه انسان‌شناسی نیچه و تبیین و نقد دلالت‌های تربیتی آن، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- نیچه، فردریک ویلهلم (۱۳۸۱). *نیچه و گزین گویه‌هایش*، پریرضا رضایی و رضا نجفی، تهران: مروارید.
- نیچه، فردریک ویلهلم (۱۳۷۷). *تبارشناسی اخلاق*، آشوری، داریوش چاپ دوم، تهران: آگه.
- نیچه، فردریک ویلهلم (۱۳۸۹). *اراده معطوف به قدرت*، مجید شریف، چاپ پنجم، تهران: جامی.
- نیچه، فردریک ویلهلم (۱۳۶۲). *فرا تراز خوب و بد*، داریوش آشوری، تهران: خوارزمی.
- نیچه، فردریک ویلهلم (۱۳۷۷). *چنین گفت زرتشت*، ترجمه مسعود انصاری: جامی.
- نیچه، فردریک ویلهلم (۱۳۸۷). *انسانی بسیار انسانی*، ترجمه سعید فیروزآبادی، تهران: جامی.
- نیچه، فردریک ویلهلم (۱۳۸۵). *حکمت شادان*، ترجمه آل‌احمد جلال، کامران سعید، فولادوند حامد، تهران: جامی.
- Arjang, Amin Allah (2010). *Critical Examination of Relativistic Elements in Nietzsche's Philosophy*, Esfahan: Esfahan university
- Bingham, Charles (2001). *What Friedrich Nietzsche cannot stand about education: toward pedagogy of self – reformulation*. Education theory.
- Baghrmian, Maria (2004). *Relativism*, New York: NY 10016.

- Copleston, Frederick Charles (1998). *History of philosophy, from Fiesta to Nietzsche*, Trs by Daryoosh Ashoori Vol 7, Tehran: press scientific and cultural
- Copleston, Frederick Charles (2009). *Fredrick Nietzsche, philosopher of culture*, Trs Alireza Behbahani and Ali Asghar Halabi, Tehran: Zavar.
- Deleuze, Gilles (1989). *Nietzsche and philosophy*, Translated by Hugh Tomlinson, London: New York.
- Deleuze, Gilles (1991). *Nietzsche*, Trs by parviz homayoonpoor, Tehran: Ghatreh.
- Dubreuil, Micah (2007). *Educating Moral Theory: Nietzsche, Dewey, and Living Ethics*, Wesleyan University
- Gay, Kristopher E. (2013). *Nietzschh's great health: overcoming the calliclean in terpretation of revaluation*.
- Keramati Maasoomeh (2005). Nietzsche's view of anthropology, and explaining and criticizing its educational implications, Ph.D, dissertation, Tehran: Tarbiat Modares university.
- Lawlor, Rob (2005). Nietzsche's Critique of Morality: Extracting the Bricks from the Ruins.
- Leiter, Brian (1995). *Nietzsche and the critique of morality: philosophical naturalism in Nietzsche's theory of value*.
- Leiter, Brian (2007). *Nietzsche and the Morality Critics*, The University of Chicago.
- Nietzsche, Friedrich (2004.) Human, all too human, section seven, women and child.
- Nietzsche Fredrick Wilhelm, (2002). *Fredrick Nietzsche Quotes About Choiceans*, Trs Parisa Rezaei and Reza Najafi, Vol 1, Tehrh, Morvarid
- Nietzsche Fredrick Wilhelm (1998). *Genealogy of Morals*, Trs Daryoosh Ashoori, Vol 2, Tehraan, Agah.
- Nietzsche Fredrick Wilhelm (2010). *Will to power*, Trs Mohammad Sharif, Vol 5, Tehran: Jami.
- Nietzsche Fredrick (1983). *Beyod good and evil*, Trs Daryoosh Ashoori, Tehran: Kharazmi.
- Nietzsche Fredrick Wilhelm (1998). *Thus Spoke Zarathustra*, Trs Masood Ansari, Tehran: Kharazmi.
- Nietzsche Fredrick Wilhelm (1999). *Human, All Too Human*, Trs Saeed Firoozabadi, Tehran: Gami
- Nietzsche Fredrick Wilhelm (1996). *The Gay Science*, Trs Jamal Al Ahmad, Saeed Kamran, Hamed Fooladvand, Tehran: Jami.
- Nietzche, Friedrich (1969). *The Will to Power*. Tra. Walter Kaufmann. New York

- Peter R.S. (1998). *The Concept Of Education*. published in the USA and Canada by Routledge, New York, NY 1001611.
- Rahbari, Safoora (2006). *Review of the works of Nietzsche in establishing the new foundations of morality*, Ph.D. dissertation, Tehran: Tarbiat Modares university
- Simpson, David I. (2012). Truth, perspectivism, and philosophy, *E-Logos: electronic journal for philosophy*, no. 2, pp. 1-16
- Valerie, Allen, axiotis, ares, telos (1998). *nietzsche on the future of education*. issue 111, spring 98, 00906514.
- Von Eschenbach, Warren Jonathan. (2006). *Nietzsche's Perspectivism and the Revaluation of Values*.
- Wardell, Lilian Olive (2007). *An interpretation of nietzsche's ubermensch through the dionysian/apollonian synthesis*.
- Westermarck Edward (2009). *Ethics Are Relative* by Edward Westermarck.
- Zanganeh, Hamid (2010). *Nihilism and moral relativity*, Esfahan: Esfahan university.

**The Study and Critique of Relativism from Nietzsche's
Moral Perspective Focusing on Perspectivism and its
Implications in Moral Education**

Mohsen Imani¹

Associate professor, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Shahnaz Hoseini

PhD student, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Khosro Bagheri Noparast

Lecturer, Tehran University, Tehran, Iran

Reza Akbarian

Lecturer, Tarbiat Modares University

Abstract

This study aims at criticizing relativism in Nietzsche's ethic which is one of the major challenges of moral education. Researchers are searching for relativistic perspectives in Nietzsche's thoughts, especially the theory of perspectivism. The present critical research tries to specify whether perspectivism based on the rejection of the absolute constant and universal principles will lead to relativism in ethics or not. The results of this study showed that Nietzsche holds to the principles that are acceptable in all perspectives. 'Superior man' training beyond good and evil, is the ultimate moral purpose of Nietzsche that is possible with the will to power and rejection of the absolute values and creation of the new values. Not presenting a moral example, abstractive Nietzschean ethics, inventive, non-compliance of moral relativism with the practical consequences are the main critiques of moral doctrine of Nietzsche.

Keywords:

Perspectivism, Moral relativism, Nietzsche, Moral education, Critique

1. eimanim@modares.ac.ir

received: 2017-02-19 accepted: 2018-09-17

DOI: 10.22051/jontoe.2018.14258.1703